

درس‌هایی از بالاخانه درس ۹: درک تفکرات آن‌ها سینکلر فرگوسن

ما در این دوره‌ی پنج ساعته با استاد هستیم، این‌طور نیست؟ مجموعه دروس کوتاهی درباره‌ی تعلیم شگفت‌انگیزی که خداوند عیسی به شاگردانش داد که احتمالاً در به دوره‌ی پنج ساعته اتفاق افتاد؛ اون‌ها با هم غذا خوردند، حتماً در به رویداد آهسته، عیسی پاهای شاگردان رو شست، احساسات شاگردان بالا و پایین شد. یکی شون از اتاق مرخص شد و می‌خواست به عیسی خیانت کنه و دیگری باید عمیقاً آگاه می‌شد که عیسی بهش گفته فردا پیش از طلوع آفتاب، در واقع استادی رو انکار می‌کنه که معتقد بود از ته دل دوستش داشت و بعد این کلمات رو درباره‌ی مخالفت وحشتناکی می‌گه که تجربه خواهند کرد و نباید غافلگیر بشن، بلکه درک کنند که عیسی از قبل بهشون هشدار داده که باید پیشاپیش آماده باشند.

در باب ۱۶ که الان بهش مراجعه می‌کنیم، عیسی چیزی رو اضافه می‌کنه که حتماً برای شاگردان باورنکردنی بود. در باب ۱۶ آیه‌ی ۱۲ بهشون می‌گه، «و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الان طاقت تحمل آن‌ها را ندارید.» فکر نمی‌کنید اون‌ها حتماً فکر می‌کردند که قطعاً چیز دیگه‌ای برای فهمیدن نیست؟ «فکر نمی‌کنم بتونم بیش از این تحمل کنم.» عیسی به‌عنوان معلمی حکیم، چه نمونه‌ی شگفت‌انگیزی برای مشایخ و کشیشان و رهبران کلیساست که اون قدر حساسه که می‌دونه تحمل شاگردانش چقدره و سعی نمی‌کنه همه‌چیز رو یکدفعه بهشون بگه.

در واقع بهشون می‌گه «بعضی از این چیزها رو تا زمان رستاخیز من و عطیبه‌ی روح‌القدس درک نمی‌کنید، ولی بعداً درک خواهید کرد.» اما تصور کنید او به صورت‌شون نگاه می‌کنه، حتماً سؤالاتی رو در چشم‌اشون دیده؛ و در این بخش، باب ۱۶، آیه‌ی ۱ تا ۱۶، به نظرم عیسی به سؤالات ناگفته‌ی اون‌ها جواب می‌ده.

او می‌دونست توی ذهن‌شون چی می‌گذره. ما چهار تا بچه داریم، سه پسر و فرزند کوچیک‌مون دختره و در حرفه‌ی پزشکیه. او روانپزشکه. به من می‌گه وقتی مردم در رویدادهای اجتماعی باهاش آشنا میشن، میگن «شغلت چیه؟» او لبخند می‌زنه و می‌گه، «من روان‌پزشکم.» می‌گه اغلب واکنش‌شون اینه که «من باید مراقب افکارم باشم»، و او در جواب می‌گه «واقعاً نمی‌خواد مراقب باشید. من همین الان هم می‌دونم چه فکری می‌کنید.» من و او حس شوخ‌طبعی یکسانی داریم و او واقعاً با مردم شوخی می‌کنه.

اما در مورد عیسی که حساسیت کاملی داره، ظاهراً از قبل می‌دونه شاگردانش چه فکری می‌کنند و چه سؤالاتی می‌پرسند. در این بخش، با دقت و محبت به سؤالاتی جواب می‌ده که شاید اون‌ها صرفاً خیلی شرمسار یا خجالت‌زده بودند که بپرسند. به نظرم اولین سؤال در ذهن شون این بود که «چرا الآن این چیزها رو به ما میگی؟» او به‌وضوح گفت این چیزها رو از قبل بهشون نگفته بود.

اینجا به‌وضوح می‌گه می‌دونست که اون‌ها تحملش رو نداشتند. اما این سؤال پیش میاد که «عیسی، چرا الآن این چیزها رو به ما میگی؟» و بعد وقتی بهشون می‌گه چرا الآن این چیزها رو می‌گه، سؤال دیگه‌ای در کنارش ایجاد می‌شه. واکنش فوری اون‌ها اینه که «حُب، چرا قبلاً اینو به ما نگفتی؟» و بعد سؤال سوم ایجاد می‌شه، «عیسی، اگه این چیزها برای ما اتفاق می‌فته، چرا الآن ما رو ترک می‌کنی؟» پس این سه سؤال مطرح می‌شه، «چرا الآن اینو میگی؟» «چرا قبلاً اینو به ما نگفتی؟» و «چرا درحالی که این چیزها حقیقت داره، می‌خوای الآن ما رو ترک کنی؟»

حالا متوجه می‌شید اولین سؤال، همون سؤالیه که عیسی در باب ۱۶، آیه‌ی ۱ جواب می‌ده. «این را به شما گفتم تا لغزش نخورید.» حالا نمی‌دونم مقدمه‌ی این بیانیه شما رو یادِ حرفِ او در باب ۱۵، آیه‌ی ۱۱ می‌ندازه؟ او گفت، «این را به شما گفتم تا خوشی من در شما باشد و شادی شما کامل گردد.» اما الآن دلیل دومی که این تعالیم رو بیان می‌کنه، به‌خاطر اینه که لغزش نخورند.

در واقع، این تصویر زیبایی از عملکرد تعلیم کلام خدا در افراد مختلف، در سطوح مختلف و زمان‌های مختلفه. اگه معلم یا واعظ هستید، این بخشی از رابطه‌ی عاشقانه‌ی موعظه و بخشی از رازِ محضِ موعظه هست که توضیح یکسان آیه‌ای از کتاب مقدس می‌تونه از یه طرف یه نفر رو به گناه ملزم کنه و از طرف دیگه، تسلی زیادی به یه نفر بده، می‌تونه وجدان شخص رو بیدار کنه یا نور بتابونه و دل پریشون رو روشن کنه. او می‌گه، «من اینو تعلیم می‌دم، چون شما این طوری شاد می‌شید؛ اما به این دلیل هم اینو تعلیم می‌دم که می‌خوام این چیزها رو به‌عنوان راهی برای جلوگیری از لغزش بدونید.»

او قبلاً اینو توضیح داده. اگه این چیزها رو بهتون تعلیم بدم و مخالفت‌ها بیاد، با این مخالفت‌ها غافلگیر نمی‌شید. در واقع، وقتی این اتفاق بیفته، به یاد میارید که من چی گفتم. توجه کنید که در آیه‌ی ۴ چطوری اینو مطرح می‌کنه، «لیکن این را به شما گفتم تا وقتی که ساعت آید»؛ درباره‌ی قدرت ملکوت تاریکی صحبت می‌کنه، «وقتی که ساعت آید به‌خاطر آورید که من به شما گفتم.»

این یکی از چیزهای شگفت‌انگیز درباره‌ی سلاح محافظت‌کننده‌ی کلام خدا در زندگی ماست. مخالفت‌ها میاد، اما ما گیج نمی‌شیم، غافلگیر نمی‌شیم. بلکه می‌گیم، «می‌دونستم می‌آیی، اگرچه نمی‌دونستم از کدوم سمت می‌آیی.» پس من رها نشدم.

چنان که عیسی اینجا میگه از لغزش محافظت شدم. اما او گفت چه چیزی مانع از لغزش شون می شه؟ اول از همه، مضطرب نشوید. «دل شما مضطرب نشود. به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید.» دوماً «شما تنها نخواهید بود. من روحم رو براتون می فرستم» و او به عنوان مددکار و مشوق تون میاد، و مشاورتون خواهد شد و شما هرگز خاموش نمی شید. وقتی روح القدس میاد که به شما به عنوان شاهد من کمک کنه، به همین طریق شما شاهد من خواهید بود.

مفهوم اینکه اجازه بدیم کلام مسیح به دولت‌مندی در ما ساکن بشه، همینه. کلام عیسی ما رو نگه داشته. اگه با کلام عیسی آشنا نیستیم، وقتی مخالفت‌ها میاد، هیچ منبعی نداریم، اما اگه ذهن مون با کلام عیسی پر شده، قلب مون عاشق کلام عیساست، علایق مون با کلام عیسی تبدیل شده، در این صورت در ما قوتی علیه مخالفت‌ها و حکمتی برای آگاهی از طرز برخورد با اون‌ها ایجاد شده. به همین دلیل عیسی این چیزها رو بهشون تعلیم می ده. به همین دلیل کلام رو در ذهن و قلب شون جاری می کنه، چون می خواد مانع از لغزش اون‌ها بشه.

اما می تونید تصور کنید که بعضی از شاگردان فکر می کردند، «خُب، چرا الآن اینو به ما میگی؟ چرا قبلاً اینو به ما نگفتی؟» و شما متوجه می شید او در آیه ۴ چه پاسخی می ده. «لیکن این را به شما گفتم تا وقتی که ساعت آید به خاطر آورید که من به شما گفتم. و این را از اول به شما نگفتم، زیرا که با شما بودم.»

نمی دونم آیا تاحالا مجبور شدید به کسی خبر غم‌انگیز و بسیار مشوش کننده‌ای رو بدید. شما به طریق‌های بسیاری می خواستید از شون محافظت کنید، این طور نیست؟ می خواستید بار آگاهی از این غم رو خودتون متحمل بشید؛ و اگه احتمالاً می تونستید، صرفاً اینو پیش خودتون نگه می داشتید، اما نمی تونید.

یه زمانی می رسه که باید این خبر رو اعلام کنید. به نظرم، موضوع شگفت‌انگیز در مورد عیسی اینه که او از مدت‌ها پیش می دونست که این روز میاد؛ و اینو پیش خودش نگه داشته بود. بار این موضوع رو خودش متحمل شد. از شاگردانش محافظت کرد.

او می دونست اون‌ها هنوز به اندازه‌ی کافی قوی نیستند که بار اتفاقاتی رو که براشون میفته، تحمل کنند، پس کل این بار رو خودش حمل کرد. در واقع حرفش اینه. او میگه، «دلیل اینکه این چیزها رو بهتون نگفتم، این نبود که این چیزها رو به خاطر خودم بهتون نگفتم، بلکه این چیزها رو به خاطر خودتون نگفتم. من با شما بودم. نیازی نبود این چیزها رو بدونید، تا روزی برسه که دیگه با شما نباشم. می خواستم ازتون محافظت کنم. می خواستم مانع از پریشونی شما بشم.» می دونید، گاهی اوقات که در زندگی به گذشته نگاه می کنید، می گید، «پسر، اگه از آینده خبر داشتم، چقدر همه چیز فرق می کرد.» اگه چهل سال پیش می دونستید قیمت طلا این قدر بالا می ره، طلا پس انداز می کردید و غیره.

گاهی اوقات فکر می‌کنیم «می‌دونی، اگه فقط از آینده خبر داشتیم، می‌تونستم در آینده زندگی بهتری داشته باشم.» اما این یه فریبه، این طور نیست؟ والدین به طرز شگفت‌انگیزی می‌خوان در برابر آینده از فرزندان شون محافظت کنند و عیسی اینجا به‌عنوان محافظی مهربون با محبت عمل می‌کنه، مثل والدین مهربون این شاگردانِ بسیار ضعیفه. در برابر آگاهی از آینده از شون محافظت کرده. یادتونه در جای دیگه چطوری اینه مطرح می‌کنه، «بدی امروز برای امروز کافی است.» و او این چیزها رو به شاگردانش نگفت که مانع از پیشونی اون‌ها بشه.

در واقع، یکی از چیزهایی که حتی در سطح انسانی باعث می‌شه شخص، خداوند عیسی رو ستایش کنه، اینه که قلب بزرگ او تونست بار همه‌ی چیزهایی رو که می‌دونست در آخر خدمتش براش اتفاق میفته، تحمل کنه. او می‌خواست مانع از پیشونی شاگردانش بشه. چنان‌که اشعیا میگه، «به بازوی خود بره‌ها را جمع کرد» و غالباً خداوند با ما این کار رو می‌کنه، این طور نیست؟ در ضعف‌هامون ما رو حمل می‌کنه؛ بله، روزی می‌رسه که باید ما رو زمین بذاره و بگه، «حالا با قوت من باید راه رفتن رو یاد بگیری.»

در روزهایی که از حضورم آگاه نیستی، باید اعتماد کنی که من واقعاً هنوز هم با تو هستم و هرگز تو رو رها نمی‌کنم.» اما باید این اصل ساده رو یاد بگیریم؛ ما نمی‌تونیم فیض فردا رو پیش از طلوع آفتاب فردا داشته باشیم. به همین دلیل این چیزها رو بهشون نگفت. وقتی اون روز برسه، فیض کاملی رو که نیاز دارند، فراهم خواهد کرد. پس این جواب این سؤاله که «چرا قبلاً اینو نگفتی؟» اینه که چون بدی امروز برای امروز کافی است.

اما بعد سؤال سوم مطرح می‌شه. «عیسی، اگه این چیزها برای ما اتفاق میفته، پس چرا الان ما رو ترک می‌کنی؟» و به نظرم، در واقع این سؤال رو در آیه‌ی ۷ تا آیه‌ی ۱۵ جواب می‌ده. عیسی میگه، «و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم تسلی‌دهنده نزد شما نخواهد آمد.»

حالا این به نظر شاگردان برخلاف عقل سلیمه، این طور نیست؟ اگه این اتفاق میفته، پس در این زمان بیش از همیشه نیاز دارم که عیسی با من باشه؛ و عیسی چیز خیلی عجیبی رو بهشون میگه، «نه، در واقع کمک من به شما، با عزیمتم از بین شما تقویت خواهد شد. رفتن من به نفع شماست.» چطور ممکنه؟ حُب، البته جواب ساده‌اش اینه که او از طریق روح القدس میاد که در بین شون ساکن بشه؛ از درون بهشون قوت بده، منابع آسمانی‌اش رو به زندگی زمینی شون بیاره. او میگه وقتی روح این طوری میاد، چیزهای خاصی اتفاق میفته.

اول از همه، اون‌ها می‌بینند که یه چیزی در رابطه با دنیا اتفاق میفته. وقتی روح بیاد، معلومه که به‌طور خاص به روز پنطیکاست و بعد از اون فکر می‌کنه، وقتی روح میاد، دنیا رو به گناه و عدالت و داوری ملزم می‌کنه. او میگه این کار رو

می‌کنه، چون او من رو جلال خواهد داد، بر من خواهد درخشید. ؛ وقتی فکرش رو بکنید، در واقع به راستی این اتفاق افتاد. در واقع، ظاهراً افراد کمی واقعاً در طول خدمت عیسی ایمان آوردند. این جالب نیست؟

به همین دلیل به شاگردان میگه، «شما کارهای بزرگ‌تر از من خواهید کرد.» نه اینکه اون‌ها معجزات چشمگیری انجام خواهند داد، چون در واقع این کار رو نکردند؛ اما وقتی به روز پنطیکاست فکر می‌کنید، اون‌ها ظاهراً فقط در حدود صدویست ایماندار در اورشلیم بودند. تا پایان روز پنطیکاست، سه‌هزار ایماندار وجود داشت. عیسی هرگز در خدمتش چنین چیزی رو ندید. چرا این اتفاق افتاد؟ چون روح اومد و الزام به گناه رو آورد که باعث شد اون‌ها فریاد بزنند، «ما چی کار کنیم؟» و پطرس گفت، «توبه کنید و برای بخشش گناهان تون تعمیم بگیرید. به مسیح ایمان بیارید و وارد ملکوت خدا بشید.»

پس این واقعاً به نفع شون بود، چون وقتی عیسی می‌رفت و روحش رو می‌فرستاد، قدرت عیسی مسیح رو به طریقی می‌دیدند که قبلاً نشنیده بودند؛ اما عیسی این رو هم میگه که «این در زندگی خودشون هم به نفع شون خواهد بود.» به چیزی که در آیات ۱۲ و ۱۳ میگه، نگاه کنید.

«و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید. ولیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد.» وقتی روح اومد، از درون در ذهن و قلب شون کار کرد تا چشم شون رو باز کنه که هویت و کار عیسی رو طوری درک کنند که قبلاً هرگز درک نکرده بودند.

مطمئنم بعضی از شما معلم هستید، شاید معلم کانون شادی هستید. بعضی از شما به فرزندان خودتون تعلیم دادید. اگه معلم هستید؛ من در دانشکده‌های الهیات تدریس کردم و گاهی اوقات برگه‌ها و مخصوصاً برگه‌های امتحانی رو می‌خونم و به خودم میگم، «چطور تونستی بیست و چهار ساعت یا چهل و هشت ساعت جلوی من نشسته باشی و ظاهراً چیزهای خیلی کمی رو درک کرده باشی؟» و با کلافگی فکر می‌کنید که خیلی گیج شدید.

ای کاش می‌تونستم توی سرت برم و از درون همه‌ی این‌ها رو درست کنم. می‌بینید، به نوعی این شرایط شاگردان بود، این طور نیست؟ اون‌ها خیلی گیج شدند، خیلی پریشون شدند؛ اما عیسی میگه، «به نفع شماست که روحم رو براتون بفرستم و از درون کار کنم تا همون طور که پولس میگه، چشم تون رو باز کنم که جلال و بزرگی هویت من رو درک کنید.»

ساده‌ترین راه دیدن این اتفاق اینه که موعظه‌ی شمعون پطرس رو در روز پنطیکاست بخونید، این طور نیست؟ این چه تغییری رو در شمعون پطرس ایجاد کرد، برحسب اتفاق، نه فقط به خاطر رستاخیز، او می‌دونست عیسی از مردگان قیام کرده و هنوز چیزهای عجیبی در زندگی‌اش بود که واقعاً به وضوح این‌ها رو درک نمی‌کرد؛ اما وقتی روح اومد؛ و بعد باب دوم اعمال رسولان رو می‌خونید و می‌بینید که این مرد درک می‌کنه.

او مسیح رو به عنوان خداوند جلال که سرافراز شده، می‌بیند. از مخالفت‌هایی که با موعظه‌اش می‌شد، نمی‌ترسید. همه‌ی چیزهایی که عیسی در موعظه‌ی خداحافظی به او تعلیم داد، به طرز شگفت‌انگیزی در زندگی‌اش تحقق یافت، چون عیسی در جسم، او رو ترک کرده بود، اما در شخص و قدرت روح‌القدس، نزد او برگشته بود. اینو در نامه‌های عهد جدید می‌بینیم، این طور نیست؟ عیسی با قدرت روح‌القدسش این شاگردان رو به جمیع راستی هدایت کرد.

مخصوصاً به خاطر کاری که روح‌القدس در رابطه با عیسی انجام خواهد داد. به چیزی که در آیه‌ی ۱۴ و ۱۵ می‌گه، نگاه کنید. وقتی او بیاد «مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد.» و شما خواهید فهمید، «هرچه از آن پدر است، از آن من است. از این جهت گفتم که [روح‌القدس از آنچه از آن پدر است و پدر با من قسمت کرده و دولتمندی فیضش را]... می‌گیرد و به شما خبر خواهد داد.»

بسیار متناقض‌نماست. اون‌ها می‌ترسند که اگه عیسی ترکشون کنه، شناخت کمتری از او خواهند داشت؛ و عیسی بهشون تعلیم می‌ده، مخصوصاً به پطرس، اما به شاگردان دیگه هم تعلیم می‌ده که فقط به خاطر اینکه ترکشون می‌کنه، اون‌ها واقعاً درک خواهند کرد که خداوند عیسی کیه؛ و دولتمندی امتیازاتی رو که از آن‌ها شده، درک خواهند کرد؛ و اینکه وارد مشارکت شدند، نه فقط مشارکت با عیسی، بلکه مشارکت با پدر، مشارکت با روح‌القدس، مشارکت با تثلیث مبارکی که در اون همه‌ی منابع الوهیت با هم همکاری کردند که اون‌ها رو از طریق عیسی مسیح و با قدرت روح‌القدس به این جایگاه افتخاری شناخت خدا بیارن.

و واقعاً احساس می‌کنید که چون این حقیقت داره، حرف عیسی در آیه‌ی ۱۲، همچنان حقیقت داره، این طور نیست؟ «بسیار چیزهای دیگه نیز دارم به شما بگویم.» آیا احساس نمی‌کنید در چنین شرایطی هستید؟ شما چنین بخشی رو می‌خونید که در واقع فقط به بخش کوچیکی می‌پردازه، و باعث می‌شه متوجه بشید که او هنوز چیزهای زیادی برای تعلیم به من داره که من هنوز یاد نگرفتم. چطور ممکنه اون‌ها رو یاد بگیریم؟ چون او روح‌القدس رو به قلبم فرستاده تا چشمانم رو باز کنه که جلال پادشاه و نجات‌دهنده‌ام، خداوند عیسی مسیح رو ببینم.

من یادِ کلام مسیحی قدیمی به نام برندانان بیر می‌فتم که یه پادشاه بت‌پرست ازش پرسید «اگه من و قومم به مسیح ایمان بیاریم و از گناهان مون توبه کنیم و عطیه‌ی روح‌القدس رو دریافت کنیم، نتیجه‌اش چی می‌شه؟» و برندانان بیر گفت، «اگه از آن مسیح بشید، دائماً شگفت‌زده می‌شید و هر شگفتی‌ای حقیقت داره.» دوستان، قطعاً این بخشی از فیض و جلال زندگی مسیحیه، این طور نیست؟